

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که می‌خواهیم ببینیم مستند این فرمایش امام رضوان الله تعالی علیه که فرمودند: «الاسلام هو الحکومه» [چیست؟] ما در جلسه گذشته هم عرض کردیم که بعید نیست و قرائن هم وجود دارد که اصل این مطلب را مرحوم امام از مرحوم آیت الله بروجردی - بنابر آنچه در البدر الزاهر فرمودند - اقتباس کرده باشند. و یا مقداری قوی‌تر و واضح‌تر مسأله را بیان کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند: اسلام یعنی حکومت. حالا اگر بخواهیم کلی‌تر بگوئیم دین یعنی حکومت. مدعا این است که هر دینی را که خدای تبارک و تعالی فرستاده، رسولی را فرستاده، کتابی را فرستاده - لا اقل در پیامبران اولوالعزم - ، برای حکومت بوده است. مقوم اصلی حکومت - همان‌طوری که قبلاً هم عرض کردیم - ، این است که یک قانونی باشد و یک حاکمی باشد و مردم هم از آن قانون و حاکم باید تبعیت کنند؛ این می‌شود حکومت. حکومت جوهرش وجود یک قانون و یک حاکم است. حاکمی که بر طبق یک قانونی حکومت کند و مردم هم از او تبعیت کنند؛ این سه رکن یک حکومت است. عرض کردیم که به نظر ما این آیات سوره مبارکه شوری - آیات 13 تا 15 - می‌تواند مستند فرمایش [و نظریه‌ی] امام باشد؛

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ* وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِّي بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ* فَلِذَلِكَ قَادَعُ وَاسْتَقَمَ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»^[1]

تفسیر فراز «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»

توضیحاتی را راجع به این آیه قبل از عرض کردیم. اکثر مفسرین این «أَنْ أَقِيمُوا» را تفسیر برای «مَا وَصَّى بِهِ» قرار می‌دهند. یا آن طوری که کشاف زمخشری بیان کرده، «أَنْ أَقِيمُوا» بدل از مفعول شرع یعنی بدل از «مَا وَصَّى بِهِ» است. یعنی ما وصی و آنچه که عطف شده در اینجا [مفعول است]، و «أَنْ أَقِيمُوا» بدل آن است.

به نظر ما تفسیر فوق، اشکال دارد. ما اگر «مَا وَصَّى بِهِ» را یک توصیه بدانیم و بگوئیم خداوند متعال می‌فرماید: ما یک توصیه‌ای به نوح کردیم. یک توصیه‌ای به ابراهیم و موسی و عیسی کردیم. و آن توصیه «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» است. این زمینه برای اینکه، «أَنْ أَقِيمُوا» امکان تفسیر یا بدل برای ما وصی «مَا وَصَّى» داشته باشد را دارد. ولی طبق بیانی که در جلسه گذشته بیان کردیم، «مَا وَصَّى» یعنی هر آنچه که خدا به نوح توصیه کرد. که یک عمومیتی استفاده می‌شود. نه یک توصیه‌ی مبهم که «أَنْ أَقِيمُوا» آن را بیان کند. «مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى» بگوئیم همه اینها توصیه به این است که «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ». اگر «مَا وَصَّى» را توصیه بگیریم، سازگاری ندارد. اما اگر بگوئیم آیه می‌فرماید در اسلام

«شَرَعَ لَكُمْ»، اینکه تمام دستوراتی که به نوح دادیم و تمام دستوراتی که به ابراهیم و موسی دادیم؛ در این صورت «أَنْ أَقِيمُوا» دیگر نمی‌تواند تفسیریه باشد. زیرا در این فرض «أَنْ أَقِيمُوا» می‌شود یک چیز [یا یک توصیه، در حالی که] هزاران توصیه است. فرض کنیم صد توصیه به نوح کرده، پانصد توصیه به ابراهیم کرده. هزار توصیه هم به موسی [کرده است].

احتمال دیگر این است که «أَنْ أَقِيمُوا» در محل رفع است. کانه قیل و ماذلک المشروع؛ [در جواب گفته می‌شود] هو اقامه الدین. این هم نیاز به تقدیر دارد. اما طبق بیانی که ما عرض کردیم، أَنْ مصدریه است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى». جمله تمام می‌شود. به نظر ما آیه نمی‌خواهد بگوید تمام این‌ها دین واحد است. آیه می‌خواهد بگوید دین اسلام جامع تمام ادیان است. حالا این تشریع غایتش چیست؟ برای چه خداوند چنین دینی را تشریع کرد؟ پاسخ این است که «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ». حال خطاب به پیامبران است یا پیامبر و مردم، ظهور اولی آن این است که خطاب به پیامبران است. غایت تشریع هم برای تو هم برای نوح هم برای ابراهیم و هم برای موسی و عیسی؛ «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» [یعنی] لاجل ان تقيموا الدین. دین را اقامه کنید. این به نظر می‌رسد که اگر [أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ] را غایت قرار دهیم، آیه شریفه [معنایش خیلی] روشن‌تر می‌شود. پس آیه می‌فرماید: ما هر دستوری که به نوح دادیم، [به تو] پیامبر وحی کردیم، هر دستوری که به ابراهیم و موسی و عیسی دادیم، «شَرَعَ لَكُمْ» [یعنی برای شما] پیامبر تشریع کردیم.

مراد از دین در فراز «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ»

از مفسران شیعه و سنی عده زیادی می‌گویند «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...» یعنی دین اسلام. نوح هم دینش دین اسلام بود. ابراهیم هم دینش دین اسلام بود. [به نظر ما آیه این را نمی‌خواهد بگوید. و لو ما در آیات دیگر داریم که همه ادیان عنوان دین اسلام را داشته باشد. آیه می‌خواهد بفرماید این شریعتی که برای پیامبر «شَرَعَ لَكُمْ» که خطاب شامل پیامبر و همه امت پیامبر است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ». خب چه چیزی شرع؟ تمام دستوراتی که به نوح دادیم. تمام دستوراتی که به ابراهیم دادیم، تمام دستوراتی که به موسی و عیسی دادیم. شبیه آنچه که ما قبلاً هم در بحث استصحاب شرایع سابقه عرض کردیم که اصلاً قرآن مصدق لجميع الكتب السابقة است. نه فقط مصدق للتورات والانجيل. خب مصدق به دلالت التزامی دلالت دارد که آن‌ها را در بر دارد. مهیمن لجميع الكتب [است]. یعنی همه آن‌ها را در بر دارد.

[بنابراین آن در] «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»، أَنْ مصدریه است. یعنی لأجل اقامه الدین. و ما مدعایمان را از همین جا می‌خواهیم استفاده کنیم. دین آمده است برای اقامه. یعنی انبیا فقط نیامده‌اند دین را بیان کنند. به مردم بگویند ایها الناس خدایی وجود دارد. پیغمبری وجود دارد و این هم دستوراتش است و تمام. [خیر، بلکه] انبیا آمده‌اند برای بیان دین، ابلاغ دین و اقامه دین. دین را هم باید اقامه کنند.

در جلسه گذشته از برخی تفاسیر^[2] خواندیم که انصافاً تعبیر خوبی را از اجعلوه قائماً آورده بودند. اقیموا یعنی چیزی که انحاء پیدا کرده. دیواری که کج شده. وقتی آن را راست می‌کنند، عرب می‌گوید اقامه. اجعلوه قائماً ای دائماً مستمراً. منتها تعبیر حکومت در ذهنشان نبوده است. به نظر ما این تعبیر عبارت اخرای حکومت است. دین آمده است برای چه؛ برای اقامه دین. انبیا دین را از طرف خداوند آورده‌اند برای چه؛ برای اقامه‌ی دین.

مسأله حکومت در سایر آیات شوری

در همین سوره مبارکه چند آیه هست که در آن آیات هم مسأله حکومت و مسأله ولایت مطرح است. در آیه شش می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِظَ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» مذمت می‌کند کسانی را که غیر خدا را ولی قرار می‌دهند. یعنی می‌روند تحت حکومت غیر خدا. یا در آیه نهم می‌فرماید: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». آن کسی که لیاقت و شایستگی ولایت و حکومت دارد، خداوند است. وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى هِمَان طوری که شما را خلق کرده باز احیای موتی به دست اوست. یا در آیه دهم «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» هر چیزی که شما اختلاف کردید باید ببینید خدا در آن مورد اختلاف چه حکمی می کند. «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» می خواهم عرض کنم آیات قبل هم چند آیه در بحث ولایت خداست؛ «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ». که این دلالت بر انحصار دارد. این ضمیر، ضمیر فصل است و دلالت بر انحصار دارد. «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ». این آیه [در محل بحث ما] هم همین طور است؛ «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ... أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» اقامه کنید دین را. و اقامه دین یعنی حکومت. ما اقامه را به حکومت معنا می کنیم. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ» بیانگر محتوای دین است. محتوای دین چیست؛ هر آنچه که به نوح توصیه کردیم. و هر آنچه که به تو وحی کردیم. و هر آنچه به ابراهیم وصیت کردیم. هر آنچه به موسی و عیسی وصیت کردیم، محتوای دین شماست. به رسول ما و مسلمان ها خداوند می فرماید محتوای دین شما این است. بعد می فرماید: «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ». غایت این تشریع این است که شما اقامه کنید دین را. حالا «أَقِيمُوا» خطابش به پیامبران باشد یا خطابش به پیامبر ما و مردم؛ [منظور یک چیز است که] شما اقامه کنید دین را. اقامه دین یعنی حکومت دین.

تفسیر فراز «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»

دنباله آن می فرماید: «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ» این هم قرینه دوم بر ادعای ماست. «كَبُرَ» اُی عظم. خیلی سنگین است بر مشرکین «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ». آن چه را که مشرکین به آن دعوت می کنید [برایشان سخت است].

مسأله «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» دو احتمال در آن وجود دارد: یکی ما تدعوهم من التوحيد و نفی الشرك که پیامبر به مشرکین می فرماید شما موحد باشید. شرک را کنار بگذارید. خب این چه سنگینی بر مشرکین دارد؛ اما آن چیزی که برای مشرکین سنگین بود، اقامه دین بود. یعنی پیامبر می فرماید: شما باید تحت حکومت خداوند در بیایید. گاهی شما می گوید ایها الناس الله واحد. خدای یکی است. خب این چه سنگینی بر مشرکین دارد؛ آن چیزی که بر مشرکین سنگینی دارد، این است که تحت اقامه دین در بیایند.

اشکال: توحید و دست برداشتن از بت پرستی بر مشرکین سنگین بوده است.

پاسخ: [خیر] سنگین نیست. او یک اعتقاد قلبی است. می توانند موحد باشند یا نباشند. به آن ها بگوئیم چوب را نپرستید، خدای واحد را بپرستید. خدایی که خالق آسمان ها و زمین است. این را از روی عناد و عادتشان روی موانع قبول نمی کردن. اما آن چیزی که کبر است، اقامه دین است. یعنی این ها به خاطر اینکه به ایشان گفته می شد بیایید تحت حکومت خداوند و الان هم حکومت خداوند یعنی حکومت رسول خدا. این را نمی خواستند بپذیرند.

اشکال: مشرکین استبعاد می کردند که خدای واحدی وجود دارد و نباید غیر او را پرستش کرد. بنابراین اصل پذیرش توحید برای آن ها سنگین بود.

پاسخ: بله این ها هست. اما استبعاد غیر از سنگین بودن است. آن چیزی که سنگین بود، همین [اجرای دین بود]

تفسیر فراز «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ»

«اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ»، خداوند اجتناء می کند. «إِلَيْهِ». احتمال دارد ضمیر به دین برگردد. «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ» یعنی یجتبی الی الدین من یشاء. اجتناء نیز دو احتمال دارد. یکی اینکه اجتناء به معنای اصطفاء باشد. یعنی یصطفی الله سبحانه من یشاء و یخصمه بفیض الهی یحصل منه انواع النعم. در اینجا اگر ضمیر را به خود خدا برگردانیم، یعنی یصطفی برای خودش، من

یشاء و یهدی به سوی خودش من ینیب.

یجتبی در احتمال دیگر به معنای جبایه است. جبایه. جبیت المال فی الحوض یعنی جمعت. «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ» یعنی یجمع الی الدین من یشاء. ببینید چقدر معنای [ساده و] روانی هم پیدا می‌کند. یعنی حالا شما فکر نکنید که هر کسی به میل خودش بخواهد وارد این دین بشود و هدایت بشود، و تماش به اختیار خودش است. الله یجمع الی الدین من یشاء. یعنی تحت این دین.

آن وقت در بعضی از تفاسیر، ضمیر را به «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» هم زدند. کبر علی المشرکین ما تدعوهم. بعد الله یجتبی الی ما تدعوهم؛ یعنی به آنچه که شما دعوت می‌کنید - که باز همان اقامه دین است - ، خدا جمع می‌کند؛ من یشاء. یعنی آن‌هایی که تحت پرچم دین و حکومت دین و حکومت الله قرار می‌گیرند، خدا این عنایت را به آن‌ها می‌کند.

اشکال: این بیان، لازمه‌اش جبر است.

پاسخ: جبر نیست. یعنی یک عنایت خاصی است. خداوند یک عنایت مضاعفی به این‌ها می‌کند و این‌ها را تحت دین قرار می‌دهد.

ما اگر این «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ» را اصلاً به جمله قبل مرتبط نکنیم، اجتناب را هم به معنای اصطفا بگیریم و ضمیر را هم به خود الله برگردانیم. یعنی الله یجتبی الیه (خودش) من یشاء. یعنی خداوند آن قلبی را که بخواهد متوجه خودش می‌کند؛ «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ».^[3] «وَيَهْدِي إِلَيْهِ»، خب هر چیزی که ضمیر «إِلَيْهِ»، اول را به آن برگردانیم این ضمیر در «إِلَيْهِ»، دوم هم به آن بر می‌گردد.

یک احتمال دیگر این است که «إِلَيْهِ»، به دین برگردد یا به «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ». این دو تا چندان فرقی نمی‌کنند. آن وقت اگر به «الدِّينَ» یا به «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ». برگردانیم. یجتبی به معنای جبایه است. «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ»، الله یجمع الی ما تدعوهم الیه، من یشاء. الی اقامه الدین. یا دین یا اقامه دین. این هم باز خیلی از جهت سیاق تمایز ندارد.

بعد زمخسری در کشف هم اجتناب را از جبایه به معنای جمع گرفته و ضمیر در الیه را به دین برگردانده است.

این آیه 13 و 14 و 15، نقشه اصلی رسالت و هدف اصلی رسالت اقامه دین و حکومت است. ببینید سه آیه را که کنار هم بگذاریم معنا به دست می‌آید. حالا طبق بیانی که ما می‌گوییم - که البته برخی احتمالات در کتب مفسرین آمده است. پس این الله یجتبی الی الدین، یجتبی به معنا جبایه باشد. بعد می‌فرماید: «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» این مشرکین یا یهود و نصاری، تفرق پیدا نکردن مگر بعد از اینکه علم پیدا کردند یعنی علم داشتند به اینکه باید رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بپذیرند. [اما] نپذیرفتند. چند گروه شدند. یک گروه پذیرفتن و آمدند مسلمان شدند. یک گروه هم نپذیرفتند. آن‌هایی که نپذیرفتند، بغیا بینهم. این روشن است.

تفسیر فراز «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ»

خداوند می‌فرماید: «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّي بَيْنَهُمْ» خیلی تهدید عجیبی است. اگر سنت خداوند بر این نبود که در قیامت این‌ها را به عذاب برساند، همین الان این‌ها را «لَفُضِّي بَيْنَهُمْ». باید به عذاب می‌رساند. یعنی این‌هایی که نیامدند حکومت پیامبر ما را بپذیرند، نیامدند تحت حکومت اسلام قرار بگیرند، یک چنین سزایی را دارند. «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» اگر این سنت خدا و این کلمه الهی که - سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - اجل مسمی در اینجا قیامت است. که عذاب این مشرکین یا این یهود و نصاری که نیامدند مسلمان شوند، خداوند وعده کرده عذاب این‌ها را قیامت انجام بدهد. اگر

این سنت را خداوند نداشت، همین دنیا باید عذابشان می‌کرد. یعنی این ملاک و استحقاق عقاب الان موجود است. یعنی اگر یک کسی که باید مسلمان بشود و نشود، این ملاک - نمی‌خواهم بگویم حکم فعلی آن - باید کشته شود. ملاکش وجود دارد. یعنی اگر این ملاک نباشد، خداوند نمی‌فرمود: «لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ».

فلسفه وجوب قتل مرتد

این‌هایی که گاهی اوقات می‌گویند بالاخره چه وجهی دارد که مرتد را باید کشت؟ گاهی اوقات انسان را بما هو انسان آن‌قدر بالا می‌بریم که از دین خدا بالاتر می‌بریم! ما [در پاسخ] می‌گوییم این دین این‌قدر مهم است که باید یک شخصی مثل امام حسین علیه‌السلام، خون مبارکش پای این دین ریخته می‌شود تا دین حفظ شود. دین این چنین است. دین یک بازیچه نیست. آقایون نشستند در غرب و دانشگاه‌های غربی یا همین دانشگاه‌های داخلی [فریاد می‌زنند] آزادی. آزادی درست است. خداوند به انسان فکر داده است. این فکر قابل جبر نیست. این «لا اکراه فی الدین»^[4] یک معنایش این است که قابلیت ندارد که ما دین را اکراه کنیم. انسان باید با قابلیت خودش دین را بپذیرد. اما بحث این است که انسان مهم‌تر است یا دین؟ چرا ما برای انسان کرامت قائل باشیم، اما برای دین کرامت قائل نشویم. برای دینی که در طول تاریخ توسط خدای متعال برای بشر فرستاده شده است. بگوییم این دین کرامت ندارد، اما این انسان ضعیف کذا و کذا کرامت دارد. امروز می‌خواهد مسلمان شود و فردا از دین خارج شود و بگوئیم شما همان کرامت سابق را داری!!!

خداوند می‌فرماید: «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّيَ بَيْنَهُمْ» این‌ها این استحقاق را دارند در همین دنیا به خاطر اینکه مسلمان نشدند و نیامدند تحت حکومت اسلامی، عذاب شوند.

تفسیر فراز «فَلِذَلِكَ فَادُعُ»

«وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ» این قسمت آیه را بحثی نداریم. اما عمده بحث در این فراز آیه است؛ «فَلِذَلِكَ فَادُعُ» این لام در «فَلِذَلِكَ» دو احتمال دارد. یکی به معنای الی است؛ الی ذلک فادع. و ذلک به نظر ما که در بعضی تفاسیر هم با قطع نظر از استفاده‌ای که ما کردیم این را هم ذکر کردند. الی ذلک یعنی الی اقامه الدین فادع. یعنی به مردم بگو بیایند تحت دین، و اینکه دین باید اقامه بشود؛ دین باید پیاده شود. عرض می‌کنم که فراء و زجاج لام را به معنای «الی» گرفتند.

احتمال دوم اینکه لام به معنای الی باشد. اما ذلک یعنی خود این دینی که شرعه الله. فالی ذلک یعنی فالی الدین الذی شرعه الله تعالی و وصی به انبیاءه، فادع. اگر این احتمال را هم بپذیریم با مطلب اول خیلی فاصله ندارد. زیرا معنایش این است که فالی الدین فادع. و دین را هم گفتیم غایتش اقامه است.

احتمال سوم این است که لام، لام تعلیل باشد. «فَلِذَلِكَ» یعنی لاجل الشک الذی هم فیه، چون قبلش فرمود «وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ»، «فَلِذَلِكَ» یعنی فلاجل الشک الذی منه مریب فادع. فادعهم الی الحق حتی تزیل شکهم.

باز احتمال چهارم [اینکه] لام، لام تعلیل [باشد] و ذلک به همان تفرق بخورد؛ «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ» فلذلک یعنی و لاجل التفرق و لما حدث بسببه من شعب الکفر، فادع الی الاتفاق. پیامبر این‌ها را دعوت کن، تا متفق شوند و بیایند سراغ دین. آلوسی در روح المعانی می‌گوید: «فَلِذَلِكَ التفرق و لما حدث بسببه من شعب الکفر فی الأمم السالفة شعباً فَادُعُ الی الائتلاف و الاتفاق علی الملة الحنیفیه القدیمه و استقم کما أمرت أي اثبت علی الدعاء کما أوحی إلیک».^[5] بیشترشان این طور گفتند. هم کشف، هم فخر رازی و هم روح المعانی که سه تا از تفاسیر مهم اهل سنت هستند.

همه این‌ها به نظر ما خلاف ظاهر است. لام به معنای الی است. «فَلِذَلِكَ» یعنی فالی ذلک. یعنی ما گفتیم شرع لکم من الدین ان اقیموا، بعد اینها تفرقوا بغیا. ما هم باید اینها را عقاب می کردیم و نکردیم و نمی کنیم تا قیامت. «فَلِذَلِكَ»، یعنی فلاجل اقامه الدین فادع، بعد می‌فرماید: «وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ».

معنای امر به استقامت

«وَاسْتَقِمْ» را که یک امری است که خداوند به پیامبر می‌فرماید، اگر دعوت به دین - خب دعوت به دین هر روز پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»^[6] استقامت نمی‌خواهد. استقامت برای امر سنگینی است. یعنی مشرکین نمی‌خواهند تحت دین بیایند. بعد خداوند می‌فرماید: رسول ما استقامت کن. بگو باید تحت اقامه دین در بیایید شما. «وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ».

تفسیر فراز «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»

شاهد دیگر ما «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» [است]. یعنی از اهوای اینها تبعیت نکن. یعنی اهوای اینها نباید در تحت کارهای شما. و کارهای شما بر اساس اهواء و خواسته‌ها و میل‌های آن‌ها باشد. در سوره مبارکه مائده داریم که: «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»^[7] این عنوان «وَلَا تَتَّبِعْ» مربوط به مقام عمل است. خب ببینید اگر ما همه‌ی این‌ها را به دعوت به توحید بزنین؛ بگوئیم رسول ما دعوت به توحید [کن]. «فالی التوحید فادعهم». این‌ها را دعوت کن به توحید. و استقامت کن در این دعوت به توحید. اما «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»، [این فراز آیه] بی معنا می‌شود. در دعوت که اهوای آن‌ها نقشی ندارد. معلوم می‌شود قبلش چیزی [وجود دارد] که مربوط به مقام عمل است. فالی اقامه الدین. دعوت کن اینها را، در این اقامه دین استقامت کن. در اقامه دین از هوای این‌ها تبعیت نکن. یک معنای خیلی واضح و خیلی روشن دارد. «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ»؛ قانونت و شعارت این باشد، «آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» تو بگو هر کتابی که خدا نازل کرده من به او ایمان دارم. یعنی همان چیزی که اگر یهود بخواهد بر طبق تورات واقعی عمل کند، پیامبر ما می‌تواند بر طبق تورات حکم کند بین اینها. بر طبق انجیل واقعی حکم کند. «آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ». هر کتابی که خدا نازل کرده. «آمَنْتُ»، این ایمان، فقط ایمان قلبی نیست. یعنی در مقام عمل هم من عمل می‌کنم. شما هم بیایید همین طور بشوید.

تفسیر فراز «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»

بعد می‌فرماید: «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» من از طرف خداوند مأمور شدم که بین شما عدالت را پیاده کنم. در اینجا «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ» به غیر از حکومت معنای دیگری ندارد. وقتی دین می‌خواهد اقامه بشود، چه کسی می‌خواهد اقامه کند؛ مسئول اولی آن پیامبر ماست. خداوند به پیامبر ما چند دستور داده است. «وَاسْتَقِمْ»، «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»، «قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ». شعار اولیه حاکم اسلامی «عدالت بین الناس» است. این بهترین قرینه است که برای «شَرَعَ لَكُم» که غایتش اقامه دین است. خب اگر پیامبر صلی الله علیه و آله حاکم نباشد و شهروندی مثل بقیه باشد - چنانکه بعضی روشنفکران مطرح کرده‌اند - ، معنا ندارد که خداوند دستور داده باشد که شما مأمور به عدالت هستی. چه کسی می‌تواند مأمور به عدالت باشد؟ این حاکم است که مأمور به عدالت است. یعنی دین آمده است و پیامبر ما هم باید این دین را پیاده کند و مأمور به عدالت است.

در تفاسیر برای «أعدل» [معانی مختلفی ذکر شده است]. مثلاً مجمع البیان می‌گوید: اسوی بینکم فی الدین و الدعاء الی الحق. [این بیان اشکال دارد] خب همین الان هم همه را دعوت می‌کند؛ "اسوی" یعنی چه؟ معنا ندارد که بگوید: در دعوت تساوی برقرار کنم. و برقراری عدالت در جمیع اشیاء را یک قول ضعیف دانسته است؛ قيل: لأعدل بینکم فی جمیع الأشياء.^[8]

روح المعانی می‌گوید: «لأعدل بينكم في تبليغ الشرائع و الأحكام فلا أخص بشيء منها شخصا دون شخص و قيل: لأعدل بينكم في الحكم إذا تخاصمتم، و قيل: بتبليغ الشرائع و فصل الخصومة و اختاره غير واحد، و قيل: لأسوي بيني و بينكم و لا آمرکم بما لا أعمله و لا أخالفکم إلى ما أنهاکم عنه و لا أفرق بين أصاغرکم و أكابرکم في إجراء حکم الله عزّ و جلّ».^[19] وقتی با هم دعوا کردید من عدالت می‌کنم. این یک مرتبه از عدالت است. این لاعدل بینکم که در این آیه شریفه آمده «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، یعنی فی جميع الامور من عدالت را رعایت کنم. نه فقط در مورد مخاصمه. حقوق همه را من رعایت کنم. حقوق مردها، زنها، پیرمردها، پیرزن‌ها، فقیر، غیر فقیر، ناتوان و غیر ناتوان. لاعدل فی جميع الامور بینکم. اگر همان اندازه که من بخوام این بسوی اسلام بیاید، این بشود عدالت. لذا بهترین قرینه است که مسأله مربوط به حکومت است.

معنای ربوبیت خداوند

«اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ» من معتقدم مراد این است که ربوبیت همه مخلوقات به دست خداست. درست است که من حکومت ظاهری دارم، اما رب خداست. تدبیر عالم و آنچه که در عالم هست، به دست خداست. من هم یک حاکم ظاهری هستم از طرف خداوند؛ «لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ».

جمع‌بندی آیات

به نظر [ما] این آیات، دلیل روشنی است بر مدعای امام. ما نمی‌خواهیم بگوئیم با تکلف، مطلب اثبات می‌شود. خدا می‌داند ما خیلی هم دقت کردیم و نخواستیم حتما این مطلب را از آیات در بیاوریم. با الفاظ و قرائنی که وجود دارد، این مدعا اثبات می‌شود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. شوری/ 13-15.

[2]. احکام القرآن (ابن عربی)، ج 4، ص 1667.

[3]. نحل/ 93.

[4]. بقره/ 256.

[5]. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج 13، ص 24.

[6]. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج 1، ص 56.

[7]. مائده/ 43.

[8]. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص 38.

[9]. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج 13، ص 26.